

رویکرد عقل‌گرایانه به دانش بلاغت، پیامدها و بازتاب‌ها

حامد دهقانی فیروزآبادی
طلبه سطح یک حوزه علمیه قم
(از ص ۲۱ تا ۴۰)
تاریخ دریافت: ۹۱/۰۳/۰۹
تاریخ پذیرش: ۹۱/۰۳/۲۷

چکیده:

با نگاهی به تاریخچه علوم بلاغی، فصلی در انتهای این تاریخچه به چشم می‌خورد که از رکود و جمود علم بلاغت از حدود قرن ششم تا کنون حکایت می‌کند؛ مقطعی درازدامن از تاریخ این علم که در آن جز شرح و تلخیص‌هایی که بر آثار گذشتگان نوشته شده است، تقریباً چیز دیگری مشاهده نمی‌شود.

چنین می‌نماید که این پدیده یک علت اصلی داشت و آن اینکه در این دوره، بلاغت که پیش از آن به عنوان یک «فن» شناخته می‌شد و بر پایه ذوق بشر پیش می‌رفت، آرام آرام با مطرح شدن مباحث عقلی و فلسفی در آن، جای خود را به یک «دانش» نسبتاً عقلی با ساختارهایی کاملاً غیرمنعطف و منطقی سپرد. این نوع نگاه در جای جای دانش بلاغت، از شیوه‌ی تقسیم‌بندی مباحث تا ریز قواعد مطرح در آن، تأثیر گذاشت. امری که پیدایش آسیب‌های گوناگونی را در مسیر رشد و تکامل این دانش موجب گشت.

از این رو در نظر بسیاری از بزرگان این دانش، لازم است برای احیای بلاغت و نائل شدن به فلسفه وجودی آن، به شیوه‌ای روی آورد که هدف و رویکرد اصلی آن پرورش ذوق ادبی مخاطب باشد.

واژه‌های کلیدی: بلاغت، تاریخ علم بلاغت، نقد بلاغت، فلسفه، منطق، جمود بلاغت و

بلاغت ذوقی.

مقدمه

شناخت ماهیت و ریشه‌های بلاغت موجود و سپس پرداختن به آسیب‌شناسی آن، موضوعی بسیار حائز اهمیت در بررسی میزان تحقق اهداف دانش بلاغت و مآلا برنامه‌ریزی برای آینده آن می‌باشد، به خصوص که رکود و ایستایی دانش بلاغت در سالیان متمادی منتهی به عصر ما، امریست که ارزش بررسی این موضوع را دو چندان می‌کند. برای نائل شدن بدین مقصود، باید دانست که شاخصه‌های اصلی رویکرد بلاغی رایج چیست؟ دیگر شیوه‌ها - بر فرض وجود - از چه ویژگی‌هایی برخوردار بوده‌اند؟ ریشه‌های بلاغت موجود از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ عوامل مؤثر در شکل‌گیری این شیوه و پی‌آمدهای آن‌ها چه بوده است؟

اما بحث در مورد کاستی‌های شیوه بلاغی عقل‌گرایانه موجود (که در ادامه توضیح آن خواهد آمد) سرگذشتی بسیار طولانی را پشت سر گذاشته است. ریشه‌های این موضوع را در گفته‌های پراکنده بزرگان این دانش می‌توان جست. شاید بتوان بختی (ف: ۲۸۴ هـ. ق) شاعر معروف عرب را نخستین دانشوری دانست که از دنبال کردن شیوه عقلی و منطقی در بلاغت لب به انتقاد گشوده است. با این وجود این موضوع تنها به بحث‌های متفرق مطرح شده در آثار گذشتگان محدود نشد و تقریباً از ابتدای قرن بیستم با شکل‌گیری جریان‌های جدید در جهان عرب که داعیه نواندیشی در علوم ادبی به خصوص علوم بلاغی را داشت، سیلی از مباحث پیرامون این دو نگاه به بلاغت مطرح گشت. از بزرگان این جریان می‌توان به طه حسین، امین خولی، شوقی ضیف، احمد شایب، محمد برکات، احمد مطلوب و بسیاری افراد سرشناس دیگر در جهان ادبیات عرب اشاره کرد.^(۱)

دو مکتب مختلف در بلاغت

با آنکه ممکن است شماری از صاحبان کتب بلاغی برخی مطالب و مسائل را از دیگر کتب پیش از خود اخذ کرده باشند و شیوه‌های طرح بحث آنها تا اندازه‌ای با یکدیگر مطابقت داشته باشد، اما واقعیت چیزی فراتر از این را حکایت می‌کند و ما دو رویکرد واضح و اساسی را در طرح مباحث این کتب مشاهده می‌کنیم؛ عده‌ای از بلاغیون گرایشی ادبی بر کتبشان سایه افکنده است و گروهی دیگر گرایشی فلسفی و عقلی، از این رو شاهد دو مکتب بلاغی

متفاوت در ادبیات عرب هستیم: مکتب ادبی و مکتب کلامی، یا آن طور که سیوطی (فو: ۹۱۱ هـ.ق) نامیده است: شیوه عرب و بلیغان و در مقابل شیوه عجم و اهل فلسفه^(۲). در این میان، این بلاغت نوع دوم بود که شهرت یافت و همواره نشانه‌های آن آشکار است و امروزه نیز هرگاه کلمه بلاغت اطلاق می‌شود، همین بلاغت به ذهن می‌آید. سبک و شیوه صاحبان این جریان، ویژگی‌ها و خصوصیت‌های کاملاً متمایز و متفاوتی از جریان ادبی مقابل دارد، که شاید بتوان آن‌ها را در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. اهتمام فراوان آن‌ها به تحدید، تعریف و تقسیم منطقی مطالب
۲. به‌کارگیری شیوه‌های فلسفی و منطقی در تحدید، تقسیم و حصر موضوعات
۳. استعمال کم شواهد ادبی
۴. اعتماد بر قواعد و بی‌توجهی به ذوق ادبی.

بنابراین منظور از ادبا کسانی هستند که با رویکردی ادبی و هنری به بلاغت روی آوردند و بحث در مورد زیبایی‌های بلاغی یک متن را در چهارچوبی ذوقی بررسی می‌کردند^(۳).

ریشه‌های دو مکتب

موضوع دو مکتب ادبی و کلامی زاینده دوره‌های زمانی اخیر یا مقطع خاصی از تاریخ نمی‌باشد، بلکه این امر سابقه‌ای بسیار درازمدت دارد؛ از زمانی که مباحث بلاغی شروع به رشد و تطور کرد، در کتاب‌های جاحظ اعم از «البیان والتبیین» و «الحيوان» و جز آن، هنگام طرح برخی از مسائل اثر خفیفی از کلام مشاهده شد، اما این پدیده سیطره‌ای کامل و اثری واضح بر این کتب نداشت، زیرا عصر جاحظ، دوره درخشش ادبیات عرب به شمار می‌رفت، در نتیجه این صبغه نیز بر رویکرد جاحظ، متکلم معتزلی، غلبه کرد، همان‌طور که ادیب بودن او و دارا بودن ذوق و احساس هنری، به این رویکردش قوت می‌بخشید. ولی زمانی که ادبیات عرب رو به کساد نهاد و حرکت ادبی از بین رفت، یا به عبارت دقیق‌تر، به سمت تقلید و الگوبرداری از گذشتگان کشیده شد، تأثیر مباحث عقلی و کلامی در آثار ادبی و پژوهش‌های بلاغی به طور واضحی خود را نشان داد. به طوری که از کلام ابو هلال عسکری (فو: ۳۹۵ هـ.ق) در مقدمه «کتاب الصناعتین» برمی‌آید که در زمان او این دو رویکرد به دو جریان کاملاً مختلف و مخالف تبدیل شده‌اند: «و لیس الغرض فی هذا الكتاب سلوک مذهب

المتکلمین وانما قصدت فيه قصد صنّاع الکلام من الشعراء والکتاب...» (أبو الهلال العسكري، ۱۳۷۱: ص ۹). ناگفته روشن است که اگر ریشه‌های این دو مکتب بلاغی به عمقی طولانی از زمان اختصاص نداشت و میان آنها اختلاف نبود، ابو هلال آن دو را مشخص نمی‌کرد.^(۴)

تغییر روند دانش‌های بلاغی، زمینه‌ها و عوامل

ورود بحث‌های عقلی به مجامع علمی عرب

در نیمه دوم قرن سوم هجری، فراوانی آثار ترجمه شده از یونان و توجه قوم عرب به فلسفه و میراث فکری یونانیان، اعم از منطق و جز آن، از اموری بود که پیدایش جریانی با گرایشات فلسفی و کلامی را زمینه‌ساز شد. این نوع گرایش باعث شد گروه بسیاری از هواداران این جریان فکری، فلسفه یونانی و موازین بلاغی یونان را به عنوان مبنای ارزیابی و نقد آثار ادب عربی و ارزش‌های بیانی آن انتخاب کنند. همین رویکرد موجب شد تا عده‌ای از پای‌بندان به شیوه بلاغی قدما در مقابل این جریان قد علم کنند که شکوه‌نامه نامۀ معروف بحتری را می‌توان جلوه‌ای از تقابل این دو جریان فکری به شمار آورد.^(۵)

كَلَّفْتُمُونَا حُدُودَ مَنْطِقِكُمْ
فِي الشَّرِّ يُلَعْنَى عَنْ صِدْقِهِ كَذِبُهُ
ولم يكن «ذو القروح» يُلَهِّجُ بِالْ
مَنْطِقِ، مَا نَوْعُهُ، وَ مَا سَبَبُهُ^(۶)

(البحتری، ج ۱، ص ۲۰۹؛ الجرجانی، ص ۲۴۹)

از ویژگی‌های این گروه از متفلسفین در آن زمان افراط در به‌کارگیری محسنات بدیعی در آثار خود بود، امری که ابن‌معتز (فو: ۲۹۶ هـ. ق) را بر آن داشت تا کتاب «البدیع» خود را در پاسخ به تفکرات این افراد نگارش کند: «وَإِنَّمَا عَرَضْنَا فِي هَذَا الْكِتَابِ تَعْرِيفُ النَّاسِ أَنَّ الْمُحَدِّثِينَ لَمْ يَسْبِقُوا الْمُتَقَدِّمِينَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَبْوَابِ الْبَدِيعِ» (عبدالله بن المعتز، ص ۳).

در طی قرن سوم هجری، فلاسفه قواعدی را که در باب بلاغت از ارسطو و فلاسفه یونان، آموخته بودند، تکرار می‌کردند و آنها که ترجمه می‌دانستند، از یونانی و شاید از سریانی، دست به ترجمه‌هایی از دو کتاب فن شعر و فن خطابه ارسطو زدند تا دانشمندان بلاغی سنت‌گرا و امثال آنان را از معیارهای بلاغت یونانی، آگاه سازند. اهل فلسفه پس از آن کوشیدند قواعد بلاغت عربی را در پرتو آموزه‌های این دو کتاب و

نوشته‌های ارسطو در باب منطق و جدل مبتنی‌کنند. ثمرهٔ این تلاش، دو کتاب «نقد الشعر» نوشتهٔ قدامهٔ بن جعفر (فو: ۳۳۷ هـ.ق.) و «نقد النثر»^(۷) بود.^(۸)

ما در کتاب نقد الشعر قدامه به وضوح شیوهٔ منطقی کلامی او را می‌بینیم؛ مثلاً او هنگامی که از مدح سخن می‌گوید، به پیروی از مذهب افلاطون، اصل و اساس فضیلت‌ها را در چهار خصلت عقل و شجاعت و عدل و عفت خلاصه می‌کند^(۹) و از این رو معتقد می‌شود که مدح افراد با این چهار خصلت صحیح و مدح آنها به غیر از این موارد خطا می‌باشد (قدامة بن جعفر، نقد الشعر، ص ۹۶).^(۱۰)

پس از کتاب‌های نقد الشعر و نقد النثر شور و نشاط فلاسفه در زمینهٔ پایه‌گذاری قواعد بلاغت عربی بر پایهٔ معیارهای یونانی تداوم نیافت. از نظر شوقی ضیف (فو: ۱۴۲۶ هـ.ق.) از مهم‌ترین دلایل این موضوع، آن بود که در هر زبانی دیدگاه‌هایی بیانی وجود دارد که ویژهٔ آن زبان است و باید آنها را پیش از تطبیق معیارهای بیانی بیگانه، مسجّل ساخت، که این مهم در آثار متفلسفین پیاده نشده بود، به ویژه که او تلاش نگارنده نقد النثر را برای تطبیق قواعد بلاغت یونانی بر بلاغت عربی، به خاطر زیاده‌روی در کاربرد قواعد منطق و جدل ارسطویی، هشدار می‌داند که دیگران را از اقتباس معیارهای یونانی باز داشت (شوقی ضیف، [بی‌تا] ص ۱۰۲). اما این مطلب به معنای عدم تأثیر علوم عقلی و کلامی بر آثار بعد از نقد الشعر و نقد النثر نیست، بلکه به راحتی می‌توان بازتاب این نوع اثرپذیری را - البته با دامنه‌هایی کوتاه‌تر از دو اثر یاد شده - در آنها مشاهده کرد.

نقش جرجانی (فو: ۴۷۱ هـ.ق.) در تحول بلاغت

با توجه به آن که روی آوردن شدید فلسفه‌گرایان به بلاغت دوران کوتاهی را شامل می‌شد و آثار تألیف شده در همین دوره نیز با اقبال چندانی روبه‌رو نشد، بلاغت تقریباً به سبک و سیاق سنتی خود ادامه می‌یافت، تا این که به تدریج زمینه برای دوران شکوفایی تألیفات بلاغی فراهم شد. به گمان بسیاری از محققان بلاغی، دو کتاب عبدالقاهر جرجانی سرمایه اصلی بلاغت است و کتاب‌هایی که از سگّاکي به بعد نوشته شده است، کوچه‌هایی انحرافی است که گرچه خوب آراسته شده است، ولی شخص را به بیراهه می‌برد و در پیچ و خم الفاظ و بحث‌های لغوی و لفظی گم می‌کند.

اما با این وجود از مباحثی که در باره جرجانی مطرح می‌شود آن است که وی تا چه حد متأثر از فلسفه یونان و اندیشه‌های ارسطو بوده است. طه حسین دانشمند کم‌نظیر مصری در مقاله‌ای تحت عنوان «بیان عربی از جاحظ تا عبدالقاهر» تلاش می‌کند نشان دهد که جرجانی به واسطه مطالعه آثار ابن‌سینا با اندیشه‌ها و تقسیمات ارسطو آشنا شده و از آرای فلسفی و منطقی ارسطو، به خصوص از نظریات او در کتاب خطابه، استفاده کرده است (طه حسین و عبدالحمید عبادی، مقدمه نقد النثر، صص ۲۹ - ۳۰). استاد زرین‌کوب نیز با بیان این نکته که کتاب نقد الشعر قدامه و همچنین مطالعات متکلمان و حکما در پیدایش بلاغت اسلامی تأثیر تمام داشته است، با وجود اشاره به بی‌شاهت نبودن اقوال جرجانی با نظرات ارسطو، این اندازه از شباهت را حاکی از تبعیت و تقلید وی نمی‌داند. (زرین‌کوب، شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، ص ۱۹۲؛ همان، نقد ادبی، ج ۱، صص ۱۶۹ - ۱۷۰)^(۱۱).

مطلب دیگری که در مورد جرجانی مطرح است، میزان تأثیرگذاری اندیشه‌های کلامی بر آثار بلاغی او می‌باشد. به طور مثال از موضوعاتی که از ابتکارات او نیز می‌باشد، مبحث «مجاز عقلی» است که از تأثیرات مستقیم علم کلام بر بلاغت می‌باشد. به نظر جرجانی وقتی می‌گوییم «انبت الربیع البقل» این مجاز است، زیرا که بهار نمی‌تواند گیاه برویاند و این خداست که در بهار گیاهان را می‌رویاند. شرح این نکته را محمد علی بامداد به خوبی ذکر کرده است: «از مشکلات کتب معانی و بیان این است که نویسندگان آنها عموماً اشعری‌مذهب و جبری‌اعتقاد بوده‌اند و برای ما که اشعری نیستیم باعث سرگردانی می‌شود، زیرا که آنها اکثر ترکیبات و جمل عرفی را مجازات عقلی می‌دانند، چون که فعل به غیر خدا نسبت داده می‌شود، در حالی که به عقیده آنها فاعل تمام افعال خداست... البته در اینکه تمام افعال طبیعت بالمآل کار خداست حرفی نیست و موخّد در آن شکی ندارد ولی در مباحث الفاظ باید به عرف نگریست نه به مسائل فلسفی. جالب این است که نویسندگان غیر اشعری متأخر هم در شرح مسائل مهمّ معانی از اشعریان تقلید کرده‌اند و همان مثال‌ها را آورده‌اند که جرجانی و سکاکی و سبکی و خطیب قزوینی و تفتازانی و سیوطی و غیرهم آورده‌اند» (به نقل از: ذاکری، صص ۱۰۴ و ۱۰۵).

در یک بررسی اجمالی راجع به جرجانی می‌توان گفت: گرچه عبدالقاهر نیز تحت تأثیر دانشمندان بلاغت‌پژوه پیش از خود - اعم از متکلمین و فلاسفه - بوده است، ولی خود مکتب تازه‌ای در بلاغت بنیاد نهاده است، به گونه‌ای که شاید بتوان تأثیر شدید وی بر دانشمندان پس از خود را یکی از عوامل رکود بلاغت پس از او دانست. در مجموع این

مطلب روشن است که صبغه غالب تألیفات عبدالقاهر، موضوعات و جنبه‌های ادبی و ذوقی است و تحلیل‌های فلسفی و روانکاوی وی، از فروغ و زیبایی تصاویر دل‌انگیزی که با مطالعه‌ی آثار وی بر جان آدمی نقش می‌بندد، نکاسته است^(۱۲).

نقش فخر رازی (فو: ۶۰۶ هـ. ق) در دگرگونی بلاغت

کتاب «نهاية الايجاز في دراية الاعجاز» رازی آغازین گام در منطقی کردن اصول بلاغت و ضبط مسائل آن بود. او نخستین فردی بود که به ترتیب اصول بلاغت و وضع قوانین و قواعد ثابت برای آن پرداخت. صفدی (فو: ۷۶۴ هـ. ق) درباره این نوع رویکرد رازی در آثارش می‌نویسد: «و هو أول من اخترع هذا الترتيب في كتبه وأتى فيها بما لم يسبق إليه، لأنه يذكر المسألة ويفتح باب تقسيمها وقسمه فروع ذلك التقسيم، ويستدل بأدلة السبر والتقسيم، فلا يشد منه عن تلك المسألة فرع لها بها علاقة، فانضبطت له القواعد وانحصرت له المسائل» (الصفدي، ج ۴، ص ۲۴۹). البته رازی خود نیز در آغاز کتابش بیان می‌کند که مقصود وی، گردآوری و تنظیم نکاتی است که عبدالقاهر در دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه آورده است. او در ادامه به رویکرد خود در تقسیمات عقلی و یقینی مباحث عبدالقاهر و مضبوط ساختن دقیق آنها تصریح می‌کند. (الرازی، ص ۲۵).

می‌توان زیباترین بیان در مورد عملکرد رازی در اثرش را در این گفته شوقی ضیف خلاصه کرد: «وكانما هو بصدد قواعد خالصة كقواعد النحو لا بصدد دراسة بلاغية تمتع الذوق والشعور. ونفس أسلوبه في الكتاب يخلو من كل جمال، أسلوب علمي صرف. وقد ملأه بالأقسام، وفرع من الأقسام فروعاً، ثم شعب من الفروع أغصاناً، وبذلك تكاثرت عنده التقسيمات. وفي تضاعيف ذلك مدد الحدود والتعاريف، بحث تحولت البلاغة إلى علم جاف، وبحيث خرجت عن وظيفتها الأصلية من تربية الذوق وإحكام الملكة الأدبية، وكأنها لم تعد فناً من فنون الجمال، وإنما أصبحت علماً من علوم اللغة مع ما يداخلها من التفلسف والمنطق وأقيسته الصارمة الحادة» (شوقی ضیف، ص ۲۸۶).^(۱۳)

نقش سکاکی (فو: ۶۲۶ هـ. ق) در دگرگونی بلاغت

بلاغت اندک اندک تکامل می‌یافت تا این که سکاکی مطالب عمده این علم را پالایش کرد و مسائل آن را منقح ساخت و ابواب آن را مرتب کرد و با این کار، به عنوان نخستین دانشمند

بلاغت‌شناس، دانش بلاغت را به دو علم معانی و بیان تقسیم کرد، ولی گونه سوم را بدیع
 نامید و این بخش در نظر او فقط شیوه‌ها و جلوه‌های مخصوصی بود که غالباً برای زیباسازی
 کلام به کار می‌رفت. اما سکاکی در همین اولین گام خود با دیدی عقلی به بلاغت نگریسته
 است و آن را به گونه‌ای تقسیم کرده که این تقسیم بعد از تعیین او موجب محدودیت بلاغت
 شده است، در حالی که درهای بلاغت قبل از او باز و مباحث آن عام بود و استعداد تغییر و
 افزایش داشت. شیخ علی عبدالرازق (فو: ۱۹۶۶ م) اولین کسی بود که در بین معاصرین به این
 توضیح مباحث بلاغت و حصر مسائل آن در منهج سکاکی اشاره کرد: «نظراً إلى هذا العلم نظرةً
 فلسفيةً تُحدِّد ما بينه وبين سائر علوم الأدب من النسبة والارتباط و تُميِّزه عنها تمييزاً تاماً و تحصر
 أبوابه و مباحثه حصراً عقلياً حتى لا يبقى محلٌّ للخوفِ عليه من دعيِّ دخيل» (عبدالرازق، ص ۶۲).^(۱۴)
 اما نکته حائز اهمیت در مورد سکاکی این است که او از لحاظ فراوانی مباحث
 منطقی، اعم از توجه فراوان به ذکر تعریفات و نیز از جهت فراوانی تقسیمات و تعلیمات
 منطقی، تحت تأثیر فخر رازی است، به گونه‌ای که ساختار کتاب وی یک ساختار کاملاً
 منطقی و سرشار از پیچیدگی‌هاست.^(۱۵) شوقی ضیف ضمن آن که به گستردگی به شیوه
 سکاکی در مباحث‌العلوم می‌پردازد و جوانب گوناگون آن را به بررسی می‌گذارد، بارها
 بدین دقیقه راه برده است. به طور مثال، او پس از ذکر انواع تقسیمات صورت گرفته در
 مبحث تشبیه، شدیداً به نقد سکاکی می‌پردازد: «ومما لا ريب فيه أن السكاكي أفسد مبحث
 التشبيه بما وضع فيه من هذه الأقسام الكثيرة التي تحولت به إلى مجموعة كبيرة من الأرقام،
 وهي أرقام لا تُفيد شيئاً في تربية الذوق إلا ضروباً من التعقيد والتعصيب، وكأننا بإزاء مسائل
 هندسية عسيرة الحل، وهي مسائل جَلَبَ فيها غير قليلٍ من اصطلاحات المناطق المتكلمين.
 وكان حرياً به أن يقتدى بعبدالقاهر في تحليلاته البارة للتشبيهاً المختلفة دون محاولة هذا
 الحصر العقلي الدقيق، و...» (شوقی ضیف، [بی تا] ص ۳۰۲).^(۱۶)

مازن مبارک نیز در مورد سبک سکاکی در مباحث می‌نویسد:

«إِذَا عَرَفْنَا أَنَّ السَّكَاكِيَّ كَانَ مُتَأَثِّرًا بِثِقَافَتِهِ النَّحْوِيَّةِ وَالْمَنْطِقِيَّةِ وَالْكَلَامِيَّةِ، وَعَرَفْنَا أَنَّهُ صَبَغَ
 الْبَلَاغَةَ فِي كِتَابِهِ بِصِبْغَةِ هَذِهِ الْعُلُومِ، عَرَفْنَا سَبَبَ طَغْيَانِ الْقَوَالِبِ وَالْحُدُودِ عَلَى عُلُومِ الْبَلَاغَةِ،
 وَعَرَفْنَا سَبَبَ التَّعْقِيدِ الَّذِي أَصَابَهَا عِنْدَهُ وَعِنْدَ مَنْ قَلَّدَهُ وَحَذَا حَذْوَهُ. وَحَسْبُكَ أَنْ تَقْرَأَ مَا كَتَبَهُ

السكاكِيُّ عن التشبيهِ وأنواعه وأقسامه لِتَرَى مَدَى تَمَسِّكِ السكاكِيِّ بِالْحُدُودِ وَالتَّعْرِيفَاتِ، وَتَرَى مَدَى حُبِّهِ لِلتَّقْسِيمِ وَالتَّفْرِيعِ، بَلْ لِتَرَى الْمَدَى الَّذِي وَصَلَ إِلَيْهِ الْبَلَاغَةُ فِي جَفَافِهَا وَبُعْدِهَا عَنِ التَّحْلِيلِ الذُّوقِيِّ وَالجَمَالِيِّ» (المبارك، ص ۱۱۱).

در مجموع می‌توان سکاکی را عامل جدایی دو عصر مختلف ادبی بلاغت عربی دانست. دانشوران دوره اول، بلاغت را یک فن به شمار می‌آوردند و به بحث در مورد اسلوب‌های گفتاری عرب می‌پرداختند و با قرار دادن آنها در فرآیند نقادی، عیار این اسلوب‌ها را مشخص می‌کردند. هدف این بلاغیون استخراج قاعده و استنباط ضابطه نبود، بلکه از آنچه در کتب گذشتگان سکاکی آمده است برداشت می‌شود که آنها به دنبال قدم گذاشتن در مسیر قاعده‌مندی‌سازی و به طور هم‌زمان پیچیده ساختن بلاغت نبوده‌اند.

اما زمانی که نوبت به سکاکی و پیروان او رسید، بلاغت در کتب آنها به دقیق‌ترین معنی به علم تبدیل شد؛ زیرا اصول منطق به طور کامل بر آن جاری گشت. آنها با مطرح کردن موضوعات فلسفی و جاری ساختن روح منطق در پیکره بلاغت تلاش کردند تا بلاغت را با مجموعه‌ای از قواعد و ضوابط در بند سازند، از این رو علمی همچون اصول فقه و کلام و منطق - به عنوان مکمل مباحث علم معانی - و جز آن، به جزء جدایی‌ناپذیر بلاغت مبدل شدند^(۱۷).

نقش تلخیص المفتاح قزوینی (فو: ۷۳۹ هـ. ق.) و شرح‌های آن^(۱۸)

متأسفانه آنچه پس از سکاکی در عرصه بلاغت مطرح شد، تنها شرح و تلخیص‌هایی حول همین کتاب بود، که نه تنها از منهج عقلی سکاکی فاصله نگرفتند، بلکه بسیاری از آنها در بکارگیری آن از او پیشی گرفتند. مازن مبارک به خوبی به این نکته اشاره می‌کند: «ولم یکنُ العلماءُ الذین جاؤوا بعدَ السكاكِيِّ أَقلَّ مِنَّا شعوراً بما فی کتابه من تعقید، لِذَلِكْ فَقَد بَادَرُوا إِلَيْهِ يَشْرَحُونَهُ وَيُوضِحُونَهُ مَا اسْتَعْلَقَ مِنْهُ، إِلَّا أَنْ هَؤُلَاءِ الْعُلَمَاءُ كَانُوا مَتَأَثِّرِينَ بِأَصْلِ الْكِتَابِ وَبِمَنْهَجِ صَاحِبِهِ، كَمَا كَانَ كُلُّ مَنْهُمْ مَتَأَثِّراً بِثَقَاتِهِ الْخَاصَّةِ وَطَبِيعَتِهَا، فَكَانَ مِنْهُمْ الْفَقِيه، وَمِنْهُمْ الْمُتَكَلِّم، وَمِنْهُمْ النَّحْوِي، وَقَدْ ظَهَرَ أَثْرُ ذَلِكَ كُلِّهِ فِي شُرُوحِهِمْ وَتَعْلِيقَاتِهِمْ. وَبَقِيَ مِفْتَاحُ الْعُلُومِ مَحَوَّراً لِلتَّأْلِيفِ الْبَلَاغِيِّ؛ فَظَهَرَ حَوْلَهُ عِدَّةٌ كَبِيرَةٌ مِنْ كُتُبِ الشَّرْحِ وَالْإِبْضَاحِ وَالتَّلْخِيفِ وَالتَّهْذِيبِ...» (المبارك، ص ۱۱۱).

اما تلخیص المفتاح کتابی است کاملاً نظام‌مند و دقیق و با اسلوب علمی و ترتیب منطقی که شامل خلاصه‌ای از تمام قواعد فصاحت و بلاغت و اصول بلاغی است. اما درست به همین دلیل کتابی است خشک و دور از ظرافت‌ها و زیبایی‌های گفتار عرب. از این رو، مباحث این کتاب بیشتر به مباحث فلسفی می‌ماند تا به سخن اهل ذوق و قرن‌ها - حتی تا امروز - فکر ادبا را به مباحث لفظی و ریزه‌کاری‌های ادبی و فلسفی مشغول داشت و در عین حال آن را از لطف سخن عبدالقاهر جرجانی و ذوق و احساس کلام او و درک عملی دقایق بلاغت کلام بلغا محروم کرد.

از قدیمی‌ترین شارحان کتاب تلخیص المفتاح، احمد بن علی بن عبدالکافی سبکی (ف: ۷۷۳ هـ. ق.)، صاحب کتاب «عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح» است. او همان طور که در کتاب خویش تصریح می‌کند، از شیوه‌ای که بین بلاغت و علوم و مباحث فلسفی و کلامی ارتباط برقرار می‌کند، بیگانه نیست و شرح او نیز بر مباحثی از منطق و کلام و فلسفه ریاضی و طبیعی اتکا دارد (السبکی، ج ۱، ص ۱۵۶).

مهم‌ترین شارح تلخیص المفتاح، سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (ف: ۷۹۳ هـ. ق.) صاحب دو اثر مطول و مختصر المعانی است. او در کتاب مطول خود برخی از دیدگاه‌های سکاکی را مورد مناقشه قرار می‌دهد و بر تقسیمات گسترده او در باب تشبیه می‌تازد و می‌نویسد: «واعلم أن أمثال هذه التقسيمات التي لا تتفرغ على أقسامها أحكام متفاوتة قليلة الجدوى، وكأن هذا ابتهاج من السكاكي بأطلاعِهِ على اصطلاحات المتكلمين، فلهذا در الإمام عبد القاهر وإحاطته بأسرار كلام العرب وخواص تراکيب البلغاء، فإنه لم يزد في هذا المقام على التکثير من أمثلة أنواع التشبيهات وتحقیق اللطائف المودعة فيها» (التفتازانی، ص ۵۲۷).

البته این سخنان به این معنی نیست که تفتازانی در شرح خود از محدوده علم کلام و فلسفه فاصله گرفته و به سراغ چنین مباحثی نرفته است. تفتازانی خود به طرح و بررسی این مباحث اشتیاق فراوان دارد؛ او که سکاکی را متهم به اظهار فضل در بیان اصطلاحات کلامی می‌کند، خود در نقل سخنان متکلمان و فلاسفه کم نمی‌گذارد.

میر سید شریف جرجانی (ف: ۸۱۶ هـ. ق.) نیز که به حاشیه‌نگاری اثر تفتازانی پرداخت، در بسیاری موارد بر سخن او خرده می‌گیرد و در مباحث منطقی و فلسفی و کلامی غور می‌کند. تفتازانی خود متن مختصری از شرح مطول فراهم آورد که شیخ

محمد دسوقی (فو: ۱۲۳۰ ه.ق) حاشیه‌ی مطولی بر آن نوشته است. دسوقی نیز بر اساس پیش‌فرض‌ها و رویکردهای دانشیان بلاغت، به تفصیل در مورد مباحث کلامی و فلسفی و منطقی سخن می‌گوید.

یکی دیگر از شروح تلخیص‌المفتاح، شرح أطول‌عربشاه (فو: حوالی نیمه‌ی قرن دهم) نام دارد و طبق نامگذاری مؤلف آن از مطول تفتازانی طولانی‌تر است. شرح عربشاه نیز شبیه شرح‌های گذشته است، البته با شرح بیشتر مناقشات و تحریر و تنظیم مسائل. یکی از شروح مشابه با شرح عربشاه از لحاظ زیاده‌گویی‌های یاد شده، شرحی است که ابو یعقوب مغربی (فو: ۱۱۱۰ ه.ق) نوشته است^(۱۹).

کتب بلاغی دیگر نیز به شکلی مشابه، تحت تأثیر کتب پیش از خود به ادامه‌ی راه خطیب قزوینی پرداختند^(۲۰)، تا بدین ترتیب پس از خطیب قزوینی، نوبت به عصر انحطاط ادبی عرب و سیطره‌ی مباحث ذهنی و عقلی رسید؛ تألیفات این بازه‌ی زمانی بیشتر شبیه به قوانین قضائی و نظریات هندسی می‌نمود و جدل‌های لفظی و مناقشات موجود در این کتب، بیش از هر چیز یادآور شرح این نوع قوانین بود.

آسیب‌ها و کاستی‌های اساسی نگاه عقلی به بلاغت

آنچه را که پیش از این در مورد تأثیرپذیری بلاغت موجود از علوم عقلی برشمردیم و مستندات آن را که برای روشن شدن آنها آوردیم، اندکی است از بسیار^(۲۱)، اما همین‌ها نیز به خوبی نشان‌دهنده‌ی مقصود بود. اکنون بر سر آنیم که درباره‌ی پی‌آمدها و بازتاب‌های آنچه یاد شد سخن گوئیم و چند و چون نتایج آن را بکاویم:

۱. **محدود شدن موضوع بلاغت:** یکی از عواملی که از طرح مباحث جدید در بلاغت جلوگیری می‌کند، محدود بودن موضوع آن به تک جمله می‌باشد. این نکته با نگاهی به حوزه‌ی طرح مباحث بلاغت به وضوح روشن می‌شود؛ در علم معانی تنها از دو طرف جمله - مسند و مسند الیه - و توابع آنها بحث می‌شود، همچنین در علم بیان نیز بحث از دایره‌ی جمله یا چند جمله که به منزله‌ی یک جمله می‌باشند - مانند تشبیه مرکب و همین‌طور مجاز - تجاوز نمی‌کند. از این رو یکی از دغدغه‌های مهم جریان نواندیشی در بلاغت در جهان عرب از همان آغاز حرکت خود، ارائه‌ی طرحی جدید برای عرضه

مباحث بلاغی بوده است. برای نمونه، امین خولی در مقاله «بلاغت» از دائرةالمعارف الاسلامیه پس از آن که محدود کردن مطالعات بلاغی به تک جمله یا چند جمله به هم پیوسته را نمی‌پذیرد، گستره وسیعی را برای بلاغت بیان می‌کند و در ادامه آن می‌افزاید: «وإذا اتسع البحثُ البلاغی فشمَل مع الألفاظ المعانی جزئیةً وکلیةً، وشمَل مع الجملة اللفظة المفردة، ثم جاوزهما إلى الفِقر والقِطع الأدبیه والأسالیب، فقد صار التقسیمُ القديمُ للبلاغة إلى المعانی والبیان والبديع لا أساسَ له ولا غناءً فيه، و لزم أن یوضع التقسیمُ على أساسٍ غیر الأول» (دائرةالمعارف الإسلامیه، ج ۴، ص ۷۲). او در ادامه به طرح خود برای بلاغت جدید نیز اشاراتی می‌کند.

۲. **رکود و جمود بلاغت:** با نگاه به فراز و فرودهای تاریخ بلاغت و بررسی بسترها و زمینه‌های این تغییر و تحولات، به راحتی می‌توان در مورد رکود این دانش از دوره‌ای به بعد حکم کرد، به گونه‌ای که قریب به اتفاق کتبی که به بیان سرگذشت و تطورات این دانش پرداخته‌اند، فصل انتهایی کتاب خود را با عنوانی مشابه عنوان فوق بیان کرده‌اند^(۳۲). این موضوع تا بدان جا پیش رفته است که بسیاری از نواندیشان عرصه بلاغت، بازگشت به گذشته را، اولین چاره برای احیای بلاغت دانسته‌اند. روی آوردن شیخ محمد عبده (ف: ۱۳۲۳ هـ. ق) به تدریس دو کتاب عبدالقاهر جرجانی در دانشگاه الازهر مصر را می‌توان در این راستا به حساب آورد. استاد العماری نیز با مقایسه شیوه‌های جرجانی و سکّاکي با یکدیگر، به این عقیده اشاره می‌کند: «لو أنّ علومَ البلاغة وُصِلت إلینا علی ما كانت علیه فی عهدِ عبدالقاهر لقد كانت ذاتَ غناءٍ کثیر، بل، لعلّنا لا نَعُدو الصوابَ إذا قلنا: لقد کان من الخیرِ لهذه العلومِ أنْ تُصِلَ إلینا خالیةً من کلِّ ما کُتبَ بعدَ عبدالقاهر، حاشا ما کُتبه الزمخشريُّ و ما کُتبه صاحبُ الطراز و لکنْ هذه العلومُ مُنِيت فی القرن السابع الهجری بالحدث الحادِث حین وَضَعَ أبو یعقوبَ یوسفُ السکاکي کتابه «مفتاح العلوم» وکان صاحبُ فلسفة، فأخضعها لعقلیته المعقّدة و نظر فیما کُتبه السلفُ من بحوثٍ فنظّمها فی قواعدَ جافّةٍ کموادّ القانون...» (العماری، علم البیان: بین عبدالقاهر و السکاکي، ص ۵۷۰).

اما چه علل و عواملی این رکود و انحطاط را ناشی شدند؟ می‌توان گفت که ایستایی و جمود این دانش از گذشته‌ای بسیار دور که سایه آن تا زمان ما نیز گسترده است، از پی‌آمدهای نه چندان خوشایند غلبه صیغه عقلی بر آن است. نوع تقسیم‌بندی عقلی

مباحث بلاغی از روشن‌ترین جلوه‌های این نگاه عقل‌گرایانه به آن است. این نوع تقسیم‌بندی، علوم بلاغی را طوری مرزبندی کرد که به متأخرین اجازه تغییر و تحول مباحث آن را نمی‌داد و چنان زمینه خشکی و بی‌انعطافی بلاغت را فراهم ساخت که آن را از اینکه تأثیری ادبی بر احساس و ذوق پژوهشگر باقی گذارد، ناتوان نمود. احمد مطلوب، محقق نامدار بلاغت و نقد ادبی، این‌گونه به نوع تقسیم‌بندی سکاکی در علم معانی خرده می‌گیرد: «الواقعُ أنَّ السَّكاکی لم یَنجَحْ فی هذا التَّقسیمِ الذی بناه علی المنطقِ فحَصَرَ به موضوعاتِ المعانی حَصْرًا مَرَّقَ فیهِ أوصالها تمزیقاً أفقدها کلَّ رُوحٍ و باعَدَ بینها و بینَ ما یَتطلَّبُه الفنُّ الأدبیُّ الذی ینبغی أن یَعتمدَ - أولاً ما یَعتمدَ - علی الذوقِ لا علی المنطقِ و مقایسه‌ی العقلیه» (مطلوب، منهج السکاکی فی البلاغه، ص ۲۹۹).

از نظر احمد مطلوب یک مقایسه ساده بین نوشته‌های سکاکی درباره این موضوعات و بین مطالبی که عبدالقاهر یا ابن اثیر نوشته‌اند، میزان ضایع کردن این مباحث و ظلم بر آنها توسط سکاکی را روشن می‌کند. او در ادامه به تقسیم‌بندی مباحث بیان و بدیع نیز نقدهایی را ایراد می‌کند و در نهایت می‌افزاید: «و لم یفسدِ البلاغَةَ شیءٌ کما أفسدها تقسیمُ المتأخرین و اهتمامهم بأنواعِ بدیعیةِ جامدة و تلاعبهم بالالفاظ».

۳. **حجیم شدن غیر قابل توجیه نگاشته‌های بلاغی:** بارزترین ویژگی رویکرد عقل‌گرایانه، اهتمام نابه‌جا به تعاریفات و تقسیمات منطقی، بکارگیری اسلوب‌های فلسفه و منطق در تحدید موضوعات و تقسیم و حصر آنها و استعمال بیش از اندازه الفاظ کلامی و فلسفی و منطقی می‌باشد. امری که حجیم شدن بیش از اندازه دانش بلاغت را در پی داشت^(۳۳).

به طور نمونه، بلاغیون بسیاری از «مقولات عشر» را هنگام بحث از «ملکه» ذیل تعریف فصاحت و بلاغت و نیز آنگاه که به بیان مباحث دلالت‌های وضعی و عقلی پرداخته‌اند، وارد بلاغت کرده‌اند (رک: القزوینی، الايضاح، صص ۱۱ و ۲۱۵ - ۲۱۶). آنها همچنین برخی از مسائل فلسفه طبیعت و الهیات و اخلاق را بر بلاغت تحمیل نمودند، مباحثی همچون بحث از رنگ‌ها، طعم‌ها، رایحه‌ها، حواس انسانی، وهم، خیال، قوه تفکر، حس مشترک، اسباب و مسببات و... همچنین بسیاری از اصطلاحات فلسفی و کلامی که ارتباط چندانی به بلاغت ندارند، مانند: محمول و موضوع و ایجاب و سلب و جز آن.

یا بسیاری از تقسیم‌بندی‌های صورت‌گرفته در کتب بلاغی که هیچ‌گونه وجهی ندارد و تنها نشانی از مهارت مؤلف آن در تقسیم و تفریع مباحث است. مؤلف کتاب «المعجم المفصل فی علوم البلاغة» حدود چهل نوع استعاره را برشمرده است که می‌توان همه آنها را به دو نوع تصریحیه و مکنیه بازگرداند و یا در مبحث جناس بیش از هشتاد نوع را ذکر کرده است که بازگشت همه آنها به دو نوع تام و ناقص است.^(۲۴) به راستی باید بار دیگر در مطابقت یا عدم مطابقت این تقسیمات با فلسفه وجودی بلاغت تجدید نظر شود.^(۲۵)

۴. **فاصله گرفتن از فلسفه وجودی بلاغت:** این نوع منهج بلاغی سبب شد بیشتر توان فکری دانش‌پژوهان صرف فراگرفتن و حفظ کردن مجموعه‌ای از قواعد و قوانین و دسته‌بندی‌ها شود، تا ارزش هنری‌شان. اما با نگاهی به تاریخچه بلاغت و سبک و شیوه بلاغیون نخستین - که از آن با عنوان «مکتب ادبی» یاد کردیم - درمی‌یابیم که در ابتدا به بلاغت به عنوان یک «فن» می‌نگریستند و وظیفه اصلی آن را پرورش ذوق و احساس ادبی و هنری می‌دانستند. آنها تلاش می‌کردند با انس و الفت داشتن با سرچشمه‌های بلاغت و فصاحت کلام عرب، با پیچ و خم‌های سخن عرب آشنا شوند و با تقویت حس زیباشناسی خود بر لطایف بلیغ‌ترین کلام عرب، یعنی قرآن کریم، رهنمون شوند.^(۲۶)

۵. **وابستگی یادگیری دانش بلاغت به علوم دیگر:** وارد شدن مناقشات فلسفی و کلامی و منطقی و... در جای جای مباحث بلاغی آرام آرام موجب شد فهم قسمت عظیمی از کتب بلاغت جز با دانستن پیش‌فرض‌های این دعاوی ناممکن بنماید، این واقعیت درست همان امری بود که سکاکی را بر آن داشت تا با ضمیمه کردن علم استدلال و دیگر مباحث منطقی، این خلأ را پر نماید. در واقع دانش بلاغت پس از مدتی به صورت جنگلی انبوه و درهم درآمده است که جز با چراغ‌های فلسفه و کلام و... امکان عبور از آن میسر نمی‌باشد.

۶. **تعقید بلاغت:** شرح‌های پی در پی دانشمندان بلاغت بر آثار متقدمین خود، به خوبی نشانی از میزان تعقید و پیچیدگی شیوه مورد بحث است.^(۲۷) شیوه‌ای که هواداران با به فراموشی سپردن مقصد، تنها به شرح و بسط پیچیده‌گویی‌های گذشتگان همت گماشتند و هر یک از آنها چیزی از مباحث فلسفی و کلامی و جز آن، بر مباحث مطرح شده پیش از خود افزودند.

اما جالب آنجاست که بسیاری از همین شارحان در ابتدای اثر خود «اجتناب از اطناب ممل» را به عنوان رویکرد اصلی طرح مباحث خود معرفی کرده‌اند و حتی برخی از آنها بر هم‌مسلمان خود به دلیل عدم توجه به این مهم خرده گرفته‌اند (رک: الرازی، ص ۲۵؛ التفتازانی، ص ۵۲۷).

نتیجه

از همه آنچه گذشت، آشکار می‌شود که با ورود مباحث عقلی و فلسفی به مجامع علمی عرب، دانش بلاغت از تأثیر این علوم، در امان نماند و با کنار رفتن نوع نگاه ادبی و ذوقی و چیره شدن رویکرد عقل‌گرایانه از سوی دانشمندان علوم عقلی به مباحث بلاغی، کم‌کم این دانش از مسیر اصلی خود منحرف گشت، به طوری که از روزگار فخر رازی و سکاکی به این سو، چیز تازه‌ای بر بلاغت افزوده نشده است و به درستی این عصر را باید دوره انحطاط ادبی عرب دانست.

واقعیت آن است که سکاکی قواعدی را که گذشتگان وی به خصوص جرجانی کشف و وضع کرده بودند، در یک قالب علمی ریخت. این قالب علمی از مهم‌ترین دلایلی بود که گسترش جمود، بلکه سترون و عقیم شدن بلاغت را در پی داشت. از این زمان به بعد بلاغت به مجموعه‌ای از قواعد خشک مبدل شد و کار اهل بلاغت سپس منحصر در آن شد که به شرح یا تلخیص این قواعد سرگرم باشند و سرانجام کار به جایی رسید که در حوزه ادب این روزگار جز سخنانی تکراری که نمی‌تواند هیچ ذوق و ملکه ادبی را بپرورد و برویاند، یافت نمی‌شود.

پی‌نوشته‌ها:

۱. متأسفانه در مورد ماهیت این جریان نواندیش در مجامع علمی ما تقریباً هیچ پژوهشی صورت نگرفته است. رجوع به مقاله «محاولات تجدید البلاغة العربية فی العصر الجديد» از عبدالله مساوی می‌تواند دریچه‌ای به مباحث مطرح شده از سوی این جریان باشد.
۲. السیوطی، حسن المحاضرة، ج ۱، ص ۳۳۸: «ورزقت التبحر فی سبعة علوم: التفسیر، والحديث، والفقہ، والنحو، والمعانی، والبیان، والبدیع؛ علی طريقة العرب والبلغاء، لا علی طريقة العجم وأهل الفلسفة».

۳. برای بررسی بیشتر ویژگی‌های هر یک از دو مسلک بلاغی مذکور رک: الخولی، فن القول، صص ۱۱۱ - ۱۵۱؛ الخولی، مناهج تجدد فی النحو و البلاغة و التفسیر و الادب، صص ۱۲۶ و ۱۵۹ و ۱۶۱؛ الربیعی، صص ۵۶ - ۶۱؛ مطلوب، اتجاهات البلاغة العربية.
۴. برای یافتن عوامل محیطی، فکری و فرهنگی ظهور گرایش‌های عقلی در بررسی‌های بلاغی رک: الربیعی، صص ۴۱۳ - ۴۵۹.
۵. این تأثیرپذیری تنها به نقد آثار ادبی محدود نمی‌شد، بلکه در حوزه شعر و نثر آن دوره نیز شاهد فعالیت این دو جریان متقابل هستیم، در این رابطه رک: الزرکلی، ج ۸، ص ۱۲۱. همچنین برای اطلاع بیشتر در مورد تأثیرپذیری ادبیات عرب از علوم و دانش‌های یونانی رک: رمضان، الآداب و العلوم العقلية أو صلة الأدب بالفلسفة؛ البهی، التفكير الفلسفي فی الشعر العربي.
۶. حدود منطق خویش را بر ما تحمیل کردید، در حالی که دروغ شعر، ما را از راست آن بی‌نیاز می‌سازد / امرء القیس [با همه توانایی در شعر] هرگز از منطق و نوع و سبب آن دم نمی‌زد.
۷. درباره انتساب این کتاب و عدم انتساب آن به قدامه بن جعفر از جمله رک: طه حسین و عبد الحمید عبادی، مقدمه نقد النثر، صص ۱۹ به بعد؛ شوقی ضیف، صص ۹۳ - ۹۴.
۸. درباره نوع و میزان استفاده مؤلف «نقد النثر» از آثار فلسفی رک: طه حسین و عبد الحمید عبادی، مقدمه نقد النثر، صص ۱۹ - ۳۵؛ شوقی ضیف، صص ۹۳ - ۱۰۲؛ زرین کوب، نقد ادبی، ج ۱، صص ۱۵۱ - ۱۵۳؛ علوی مقدم، صص ۳۵۱ - ۳۶۲؛ سلوم، صص ۱۸۳ - ۱۸۶.
۹. برای پیگیری این عقیده رک: ارسطو، ص ۲۳، و نیز: أبو الھلال العسکری، ص ۹۸.
۱۰. برای تفصیل بیشتر در مورد چگونگی تأثیرپذیری قدامه از نقد یونان رک: طه احمد ابراهیم، صص ۱۷۵ - ۱۷۸؛ شوقی ضیف، صص ۷۸ - ۹۲.
۱۱. برای آشنایی بیشتر در مورد میزان تأثیرپذیری جرجانی از یونانیان رک: مطلوب، عبدالقاهر الجرجانی، بلاغته ونقده، صص ۲۹۱ - ۳۰۵.
۱۲. شاید بتوان مزیت آثار عبدالقاهر را نسبت به تألیفات بلاغیون بعد از خود در این دانست که او هر کدام از مسائل معقول و موضوعات ادبی و ذوقی را در جای خود مطرح کرده است و این مهم باعث شده است تا جنبه‌های ذوقی آثار وی تحت تأثیر مباحث عقلی آن قرار نگیرد. برای مشاهده نمونه‌ای از این نوع مسائل معقول رک: الجرجانی، صص ۶۷ - ۸۰ و صص ۹۰ - ۹۱، و نیز نمونه‌ای از تأکیدات وی بر جنبه‌های ادبی و معنوی کلام رک: همان، صص ۳ - ۴ و صص ۱۳ - ۱۷.
۱۳. برای اطلاع دقیق‌تر از شیوه رازی در نهایتاً ایجاز رک: شوقی ضیف، صص ۲۷۱ - ۲۸۶.
۱۴. احمد مطلوب در مقاله‌ای که تقریباً چکیده‌ای از کتاب او با عنوان «البلاغة عند السکاکي» می‌باشد، به طور مفصل تقسیم سه‌گانه علوم بلاغی را به نقد می‌گذارد. برای این منظور رک: مطلوب، منهج السکاکي فی البلاغة.

۱۵. برای نمونه‌ای از انبوه این نوع منطقی تقسیم‌بندی را در مبحث «طلب» کتاب مفتاح‌العلوم رک: السکاکی، ص ۳۰۲.
۱۶. برای پیگیری چگونگی عملکرد سکاکی در مبحث تشبیه رک: السکاکی، صص ۳۳۲ - ۳۴۰.
۱۷. سلطه منطق بر بلاغت به حدی می‌رسد که سکاکی را مجبور به مطرح کردن مباحثی منطقی - به عنوان مقدمه فهم علم معانی - در بخش مستقلى از کتابش می‌سازد: السکاکی، ص ۴۳۵. برای اطلاع بیشتر در مورد طریقه سکاکی در بلاغت همچنین رک: شوقی ضیف، ص ۳۱۳؛ المرافی، ص ۱۱۱؛ مطلوب، منهج السکاکی فی البلاغة.
۱۸. از بلاغیونی که پیش از خطیب قزوینی می‌زیسته‌اند، حازم قرطاجنی (فو: ۶۸۴ هـ. ق) است. او کاملاً تحت تأثیر نقد یونانی به تألیف اثر «منهاج البلغاء و سراج الادباء» پرداخته است، به گونه‌ای که صراحتاً به بهره‌ور شدنش از کتاب «فن الشعر» ارسطو اشاره می‌کند. اما با این حال چون کتاب وی نقش چندانی در تألیفات پس از خود نداشت، از شرح حال او در اینجا صرف نظر کردیم. احسان عباس در بخشی از کتاب ارزنده «تاریخ النقد الادبی عند العرب» تحت عنوان «حازم القرطاجنی ملتقى الروافد العربية واليونانية جميعاً» به طور مفصل به نحوه تأثیرپذیری حازم قرطاجنی در کتاب خود از نقد یونانی پرداخته است. برای ترجمه این بخش از کتاب او رک: فتوحی، تأثیر نقد یونانی بر نقد عربی. همچنین در این رابطه رک: الحجوی، البدیع عند حازم القرطاجنی.
۱۹. برای آشنایی بیشتر با شروح تلخیص المفتاح رک: مطلوب، القزوینی و شروح التلخیص، صص ۱۷۶ - ۱۷۸؛ شوقی ضیف، صص ۳۳۵ - ۳۵۸.
۲۰. برای تفصیل میزان تأثیرپذیری متأخرین از خطیب قزوینی رک: مطلوب، القزوینی و البلاغة الحديثة.
۲۱. برای آشنایی بیشتر با میزان و چگونگی تأثیر فلسفه بر بلاغت رک: الخولی، البلاغة العربية وأثر الفلسفة فيها؛ مطلوب، أثر الفلسفة فی البلاغة.
۲۲. این جمود و خشکی را می‌توان حتی در ارائه شواهد ادبی نیز به خوبی نظاره کرد. شگفتا و اسفا که بخش عظیمی از شواهد و مثال‌های مطرح در کتب این دوره، از زمان سکاکی و خطیب تاکنون هیچ تغییری نکرده است، در حالی که بسیاری از این نمونه‌ها در درجه پستی از زیبایی و لطافت ادبی می‌باشند. در این رابطه رک: العماری، فی البلاغة العربية: قواعد بلا شواهد.
۲۳. «قال الزرکشی فی أول قواعدہ: کان بعض المشایخ یقول: العلوم ثلاثة: علم نضج و احتراق، و هو علم الأصول و النحو، و علم لا نضج و لا احتراق، و هو علم البیان و التفسیر، و علم نضج و ما احتراق، و هو علم الفقه و الحدیث»: السیوطی، الأشباه و النظائر فی النحو، ج ۱، ص ۸ و همچنین رک: الخولی، مناهج تجدد فی النحو و البلاغة و التفسیر و الأدب، ص ۱۲۷.
۲۴. برای پیگیری بیشتر همین آفت در دیگر مباحث مفتاح رک: شوقی ضیف، صص ۳۰۲ و ۳۰۶.

۲۵. برخی از متأخرین حتی جدا کردن «بلاغت» و «فصاحت» از یکدیگر را نیز که تا حدود قرن ششم به یک معنا بکار می‌رفتند، بی‌مورد دانسته‌اند، رک: دائرة المعارف الإسلامية، ج ۴، ص ۶۹ (مدخل «البلاغة» از امین خولی).

۲۶. در این رابطه رک: شریف الرضی، صص ۳۴ - ۳۶ (هدف از نگارش نهج البلاغه)؛ ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۲۴ - ۲۵. قابل توجه است که حتی کسانی که با دیدی بیشتر عقلی به بلاغت نگریسته‌اند، خود نیز به اهمیت پرورش ذوق ادبی در نائل شدن به اهداف بلاغت واقف بوده‌اند، در این باره رک: السکاکی، ص ۱۶۹.

۲۷. برای اطلاع از انبوه تألیفات صورت گرفته بر محور مفتاح‌العلوم سکاکی رک: بروکلیمان، ج ۵، صص ۲۴۸ - ۲۶۷.

منابع:

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، چاپ اول، مکتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۴ق.
- أبو الهلال العسكري، الحسن بن عبدالله، كتاب الصنائعین: الكتابة والشعر، تحقیق: علی محمد البجاوی ومحمد أبو الفضل إبراهيم، الطبعة الأولى، دار إحياء الكتب العربية، القاهرة، ۱۳۷۱ق.
- احمد ابراهيم، طه، تاريخ النقد الادبي عند العرب (من العصر الجاهلي الى القرن الرابع الهجري)، المكتبة الفيصلية، مكة المكرمة، ۱۴۲۵ق.
- ارسطو، الخطابة: الترجمة العربية القديمة، چاپ عبد الرحمن بدوي، وكالة المطبوعات، الكويت، ۱۹۷۹م.
- البحترى، الوليد بن عبید، ديوان البحترى، تحقیق حسن كامل الصيرفي، الطبعة الثالثة، دارالمعارف، القاهرة.
- البغدادى، قدامة بن جعفر، نقد الشعر، تحقیق: محمد عبد المنعم خفاجى، دار الكتب العلمية، بيروت.
- البغدادى، قدامة بن جعفر، نقد النثر، تحقیق و مقدمه: طه حسين و عبد الحمید عبّادى، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۰ق.
- البهى، محمد، التفكير الفلسفى فى الشعر العربى، مجله الازهر، العدد ۲۰۸، جمادى الأولى ۱۳۸۱ق.
- التفتازانى، سعد الدين مسعود، المطول (شرح تلخيص مفتاح العلوم)، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۲۲ق.
- الجرجاني، عبدالقاهر بن عبدالرحمن، أسرار البلاغة، تحقیق هلموت ريتير، مطبعة وزارة المعارف، استانبول، ۱۹۵۴م.
- الحجوى، محمد، البديع عند حازم القرطاجنى، مجله آفاق الثقافة و التراث، العدد ۱۳، محرم ۱۴۱۷ق.

الخولى، امين، **البلاغة العربية وأثر الفلسفة فيها**، صحيفة الجامعة المصرية، العدد الخامس، مايو ١٩٣١م.

الخولى، امين، **البلاغة**، دائرة المعارف الإسلامية (الطبعة العربية)، المجلد الرابع، دار المعرفة، بيروت.
الخولى، امين، **فن القول فى معهد الدراسات**، دارا الفكر العربى القاهرة، ١٣٦٦ق.
الخولى، امين، **مناهج تجديد فى النحو و البلاغة و التفسير و الأدب**، الطبعة الأولى، دار المعرفة، القاهرة، ١٩٦١م.

ذاكرى، مصطفى، **تاريخه علوم بلاغى**، مجله آيينه ميراث، شماره ٣٢، بهار ١٣٨٥.
الرازى، فخر الدين، **نهاية الايجاز فى درايه الاعجاز**، الطبعة الأولى، دار صادر، بيروت، ١٤٢٤ق.
الربيعى، حامد صالح خلف، **مقاييس البلاغة بين الأدباء والعلماء**، جامعة أم القرى، مكة المكرمة، ١٤١٦ق.

الزركلى، خير الدين، **الأعلام**، الطبعة الخامسة عشر، دار العلم للملايين، بيروت، مايو ٢٠٠٢م.
زرّين كوب، عبد الحسين، **شعر بى دروغ**، شعر بى نقاب، چاپ چهارم، جاويدان، تهران، ١٣٦٣ق.
زرّين كوب، عبد الحسين، **نقد ادبى**، جلد اول، چاپ چهارم، امير كبير، تهران، ١٣٦٩ش.
السبكي، بهاء الدين، **عروس الأفراح فى شرح تلخيص المفتاح**، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٢ق.

السكّاكى، سراج الدين، **مفتاح العلوم**، الطبعة الثانية، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٧ق.
السيوطى، جلال الدين، **الأشباه والنظائر فى النحو**، دار الكتب العلمية، بيروت.
السيوطى، جلال الدين، **حسن المحاضرة فى أخبار مصر و القاهرة**، دار احياء الكتب العلمية، الطبعة الأولى، القاهرة، ١٣٨٧ق.

الصفدى، صلاح الدين خليل بن ايبك، **الوافى بالوفيات**، الجزء الرابع، الطبعة الثانية، باعثناء س. ديد رينغ، يطلب من دار النشر فرانز شتاينر شتوتفارت، ١٣٩٤ق.

سلّوم، داوود، **مقالات فى تاريخ نقد العربى**، دار الرشد، بغداد، ١٩٨١م.
علوى مقدّم، محمّد، **در قلمرو بلاغت**، انتشارات آستان مقدس، مشهد، ١٣٧٢ش.
العمارى، على محمد حسن، **علم البيان: بين عبدالقاهر و السكّاكى**، مجله الازهر، المجلد الثامن عشر، العدد ٦، جمادى الثانية ١٣٦٦ق.

العمارى، على محمد حسن، **فى البلاغة العربية: قواعد بلا شواهد**، مجله الازهر، المجلد العشرون، العدد ٩، رمضان ١٣٦٨ق.

فتوحى، محمود، **تأثير نقد يونانى بر نقد عربى**، مجله كتاب ماه ادبيات و فلسفه، شماره ٦٥.

- القرطاجنی، حازم، **منهاج البلاغاء و سراج الأدباء**، تحقیق محمد الحبيب ابن الخوجة، الطبعة الثانية، دار الغرب الإسلامي، بیروت، ١٩٨١م.
- القزوينی، محمد بن عبد الرحمن، **الايضاح في علوم البلاغة**، دار الكتب العلمية، بیروت.
- المبارک، مازن، **الموجز في تاريخ البلاغة**، الطبعة الثانية، دار الفكر، دمشق، ١٤٢٠ق.
- المراغی، أحمد، **تاريخ علوم البلاغة والتعريف برجالها**، الطبعة الأولى، مكتبة مصطفى البابی الحلبي، القاهرة، ١٣٦٩ق.
- بروكلمان، كارل، **تاريخ الادب العربي**، الجزء الخامس، نقله الى العربية رمضان عبدالنواب، الطبعة الثالثة، دارالمعارف، القاهرة، ١٩٧٥م.
- رمضان، عبدالجواد، **الأداب و العلوم العقلية أو صلة الأدب بالفلسفة**، مجله رسالة الاسلام، شماره ١٦، زمستان ١٣٣١ش.
- سعيد، جميل، **دروس في البلاغة و تطورها**، بغداد، ١٣٧٠ق.
- شريف الرضى، محمد بن حسين، **نهج البلاغة (للسبى صالح)**، چاپ اول، هجرت، قم، ١٤١٤ق.
- ضيف، شوقى، **البلاغة تطور وتاريخ**، الطبعة التاسعة، دارالمعارف، مصر.
- عباس، إحسان، **تاريخ النقد الادبى عند العرب**، الطبعة الرابعة، دار الثقافة، بیروت، ١٤٠٤ق.
- عبد الرازق، على، **الأمالى في علم البيان و تأريخه**، مطبعة مقداد، القاهرة، ١٣٣٠ق.
- عبدالله بن المعتز، **كتاب البديع**، تحقيق اغناطيوس كراتشكوفسكى، لندن، ١٩٣٥م.
- فؤال عكاوى، إنعام، **المعجم المفصل في علوم البلاغة**، الطبعة الثانية، دار الكتب العلمية، بیروت، ١٤١٧ق.
- مطلوب، أحمد، **اتجاهات البلاغة العربية**، مجلة كلية الآداب جامعة بغداد، العدد ٥، نيسان ١٩٦٢م.
- مطلوب، أحمد، **أثر الفلسفة في البلاغة**، مجلة المعلم الجديد، المجلد الرابع و العشرين من الجزء الثانى، ١٩٦١م.
- مطلوب، أحمد، **القزوينى والبلاغة الحديثة**، مجلة كلية الآداب جامعة بغداد، العدد ٧، نيسان ١٩٦٤م.
- مطلوب، أحمد، **منهج السكاكى في البلاغة**، مجله المجمع العلمى العراقى، المجلد العاشر، الجزء ١، عام ١٣٨٢ق.
- مطلوب، أحمد، **القزوينى و شروح التلخيص**، بغداد، ١٣٨٧ق.
- مطلوب، أحمد، **عبدالقاهر الجرجانى بلاغته و نقده**، الطبعة الاولى، وكالة المطبوعات، الكويت، ١٣٩٣ق.